



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة
والتسلیمة

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

کرامات و مقامات عرفانی امام حسن مجتبیٰ (ع)



سید علی حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کرامات و مقامات عرفانی امام حسن مجتبی علیه السلام

نویسنده:

علی حسینی قمی

ناشر چاپی:

نبوغ

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	کرامات و مقامات عرفانی امام حسن مجتبی علیه السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	سرآغاز
۷	پیشگفتار
۸	سیره‌ی امام حسن مجتبی علیه‌السلام در یک نگاه
۸	فرازهایی از مقامات عرفانی و جلوه‌های رفتاری حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام
۸	اشاره
۸	تیزهوشی در کودکی
۹	دلیل طولانی شدن سجده
۹	کانون علم و حکمت
۹	منبع سخنان شیرین
۱۰	سخاوت را ببین
۱۰	تبسم حضرت
۱۰	فروتنی امام حسن
۱۰	پاسخ نیکی
۱۱	بخشش‌های بی‌نظیر
۱۱	الحلم الحسنیه
۱۱	جواب به یک اعتراض
۱۲	عبادت امام حسن
۱۲	پیشوای پرهیزکاران
۱۳	مناظره‌ی جالب و شگفت با اصحاب معاویه
۱۸	چرا صلح

- ۱۹ متن صلحنامه
- ۱۹ کوه بردباری
- ۱۹ فضائل امام مجتبی از زبان رسول خدا
- ۱۹ پند امام به جناده بن ابی امیه در لحظه‌ی شهادت
- ۱۹ نمونه‌هایی از عجائب و کرامات شگفت‌انگیز سبط اکبر، امام حسن مجتبی علیه‌السلام
- ۲۰ اشاره
- ۲۰ سزای قسم دروغ
- ۲۰ دعای مستجاب
- ۲۰ درختی که به بار نشست
- ۲۱ نفس مسیحایی
- ۲۱ تعداد میوه‌ها
- ۲۲ مردی که زن شد
- ۲۲ پاورقی
- ۲۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

کرامات و مقامات عرفانی امام حسن مجتبی علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: کرامات و مقامات عرفانی امام حسن مجتبی (ع)/حسینی قمی، علی، - ۱۳۴۲ مشخصات نشر: قم: نبوغ، ۱۳۸۱. مشخصات ظاهری: [۹۶] ص شابک: ۹۶۴-۷۸۴۰-۱۳-۶۳۵۰۰-۶۳۵۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۷۸۴۰-۱۳-۶۳۵۰۰-۶۳۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتاب نامه: ص. [۹۶ - ۹۵ موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم ۵۰ - ۳ ق. -- کرامتها رده بندی کنگره: BP۴۰/۶۵ ح ۵ ک ۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳ شماره کتاب شناسی ملی: م ۸۱-۴۱۶۳

سر آغاز

قال رسول الله: «الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» اللهم صل و سلم و زد و بارک علی السید المجتبی و الامام المرتجی، سبط المصطفی و ابن المرتضی، علم الهدی، العالم الرفیع ذی الحسب المنیع و الفضل الجمیع، الشفیع ابن الشفیع، المقتول بالسم النقیع، المدفون بارض البقیع، العالم بالفرائض و السنن، صاحب الجود و المنن، دافع المحن و الفتن، ما ظهر منها و ما بطن، کاشف الضر و البلوی و المحن، الذی عجز عن عد مدائحه لسان اللسن، الامام بالحق المؤمن، ابی محمد الحسن، صلوات الله و سلامه علیه. الصلوة و السلام علیک یا ابامحمد یا حسن بن علی، ایها المجتبی، یابن رسول الله، یابن امیرالمؤمنین یا حجة الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا، انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا فی الدنیا و الآخرة. یا وجیها عند الله، اشفع لنا عندالله، بحقک و بحق جدک و ابيک و اخیک و ابنائک الطاهرين. [صفحه ۱۰] قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «من سره ان ينظر الی سید شباب اهل الجنة فلينظر الی الحسن بن علی.» [اعلام الوری، طبرسی، ص ۲۱۰] «هر که می خواهد با نظر کردن به آقای جوانان اهل بهشت، شادمان شود پس نظر کند به چهره‌ی حسن بن علی علیه السلام.» [صفحه ۱۱]

پیشگفتار

«أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ إِمَامَيْنِ قَامَا أَوْ قَعِدَا» پیشوای دوم ما از جمیع جهات، مقامی برگزیده و ممتاز داشت. او نه تنها معدن علم و تقوی و زهد و عبادت بود بلکه از لحاظ بذل و بخشش و دستگیری از بیچارگان و درماندگان نیز در عصر خود همتایی نداشت. وجود گرامی او آرام بخش دل‌های بی‌قرار و نقطه‌ی امید خاکیان بود. آن قدر کرامت داشت که هیچ فقیری با دست خالی از خانه‌ی او باز نگشت. هیچ آزرده دلی شرح پریشانی خود را نزد او نمی گفت جز آن که مرهمی بر دل ریش او می نهاد. امام ما به شهادت تاریخ مردی سخت شجاع و با شهامت بود و هرگز ترس و بیم در وجود او راه نداشت و همواره در جنگ‌های پرخطر، در رکاب پدر گرامی‌اش امیر مؤمنان علیه السلام در خط مقدم جبهه می جنگید و بر قلب دشمن حملات سهمگینی می کرد [۱]. [صفحه ۱۲]

امام مجتبی علیه السلام علنا از اعمال ضد اسلامی طاغوت معاصر - معاویه - انتقاد می کرد و سوابق زشت و ننگین او و دودمانش را بی‌پروا فاش می ساخت و بارها با سخنان پرشور و مهیج خویش مردم کوفه را به جهاد و سرکوبی خائنان و دشمنان اسلام دعوت نمود [۲]. امام مظلوم ما که گرفتار مردمی بی‌تفاوت و دشمنانی دولت نما شده بود عاقبت از روی ناچاری از سلاح سیاسی صلح استفاده کرد و فوق العاده کوشش نمود تا هدف‌های عالی و مقدس خود را به قدر امکان از این رهگذر تأمین نماید و بدین ترتیب بود که پیشگوئی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مورد امام حسن علیه السلام در زمانی که هنوز کودکی بیش نبود تحقق یافت آنجا که بر فراز منبر با مشاهده‌ی او فرمود: «این فرزند من سرور مسلمانان است و خداوند به وسیله‌ی او میان دو گروه از

مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت.» [۳]. باری حسن علیه السلام از بذل جان خود در راه اسلام دریغ نداشت و حسین علیه السلام در راه خدا از او جانبازتر نبود، منتها حسن علیه السلام جان خود را در جهاد خاموشی فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت فرا رسید شهادت کربلا واقع شد. شهادتی که پیش از آن که حسینی باشد حسنی بود! و اکنون مؤلف این کتاب خواهان آن است تا قدم به گلزار [صفحه ۱۳] فضائل و کرامات آن امام گذارد و دسته گلی از آن بوستان چیده و ذره‌ی عطری از آن بر مشام جان مشتاقان بپراکند، شاید که گوشه‌ی چشمی به او بنماید و قلب تیره‌اش را با نگاهی کیمیا کند. قم - سید علی حسینی قمی ولادت امام باقر علیه السلام ۱۳۸۱ [صفحه ۱۴]

سیره‌ی امام حسن مجتبی علیه‌السلام در یک نگاه

نام: امام حسن علیه السلام لقب معروف: مجتبی، سبط اکبر، تقی، طیب، زکی، سید کنیه: ابامحمد پدر و مادر: امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه‌ی زهرا علیهماالسلام تاریخ ولادت: شب نیمه‌ی رمضان سال ۳ هجری محل ولادت: مدینه‌النبی زمان شهادت: ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری (توسط جعده مسموم و به شهادت رسید). عمر مبارکش: ۴۷ سال مدت امامت: ۱۰ سال مرقد مطهر: قبرستان بقیع (واقع در مدینه) دوران زندگی عصر پیامبر: تقریباً ۷ سال همراهی با پدر: ۳۰ سال مدت امامت: ۱۰ سال [صفحه ۱۶]

فرازهایی از مقامات عرفانی و جلوه‌های رفتاری حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام

اشاره

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «ان هذا ریحانتی و ان ابنی هذا سید و عسی ان یصلح الله به بین فئتين من المسلمین.» «مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۸» «این فرزند من گل خاندانم و سرور مسلمانان است و خداوند به وسیله‌ی او در میان دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت.» [صفحه ۱۷]

تیزهوشی در کودکی

حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام همواره امام حسن علیه السلام را که بیش از هفت سال نداشت به مسجد می فرستاد تا آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان مسلمین مطرح می کند به خاطر بسپرد و شنیده‌های خود را برای مادر باز گو کند. امام علیه السلام نیز با کمال نظم و به صورتی شیوا و شیرین گفته‌های جدش را در خانه برای مادرش بیان می کرد. در آن روزها، هرگاه امیر مؤمنان علیه السلام به منزل می آمد با کمال تعجب می دید که حضرت زهرا علیهاالسلام از آیات تازه‌ی قرآن و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاه است. پس از او پرسید: «این علوم و معارف را چگونه بدست آوردی؟» حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: «هر روز فرزندم حسن مرا از آیات و روایات تازه آگاه می کند.» در یکی از روزها امیر مؤمنان علیه السلام در منزل مخفی شد تا سخن گفتن کودک خود را ملاحظه فرماید. پس امام حسن علیه السلام طبق معمول وارد خانه شد تا آنچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن [صفحه ۱۸] سخنرانی شنیده بود، برای مادر بیان نماید ولی این بار بخلاف همیشه هنگام تکلم دچار لکنت می شد و کلمات را به زحمت ادا می کرد. فاطمه علیهاالسلام متعجب شد و فرمود: «پسرم چرا امروز در سخن گفتن ناتوان شده‌ای؟» امام مجتبی علیه السلام فرمود: «يَا أُمَّةَ قَلِّ يَبَانِي وَ كَلَّ لِسَانِي لَعَلَّ سَيِّدًا يَرَعَانِي.» «مادر جان! تعجب نکن، چرا که گویا شخص بزرگی سخنانم را می شنود، از این روزبانم لکنت گرفته و بیانم از فصاحت افتاده است.» در این حال امیر مؤمنان علی علیه السلام از پشت پرده بیرون آمد و فرزندش را در آغوش گرفته و بوسید [۴]. [صفحه ۱۹]

دلیل طولانی شدن سجده

نماز جماعت عشاء به امامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برپا بود ولی بر خلاف همیشه یکی از سجده‌های نماز بیش از معمول به طول انجامید، یکی از اصحاب گوید: «من سر از سجده برداشتم و با کمال تعجب دیدم که حسن بن علی علیه السلام که در آن هنگام کودکی خردسال بود از دوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالا رفته و مشغول بازی شده است. دو مرتبه به سجده رفتم اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر سجده‌ی خود را طولانی کرد، تا آن که حسن علیه السلام به میل و اختیار خود از دوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایین بیاید و آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بقیه نماز را اقامه نمود. چون مسلمانان از نماز فارغ شدند به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شتافتند و متعجبانه پرسیدند: «ای رسول خدا! آن قدر سجده را طول دادید که ما گمان کردیم وحی بر شما نازل شده و یا حادثه‌ی خاصی رخ داده است» پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نه! بلکه فرزند دلبندم حسن علیه السلام بر دوش من سوار شده بود و من راضی نشدم که با کنار زدنش او را برنجانم، از این رو سجده را اندکی طول دادم.» [۵]. [صفحه ۲۰]

کانون علم و حکمت

روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: «مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیشتری به من بکند. عثمان به طرف امام مجتبی و حسین بن علی علیهم السلام و عبدالله جعفر، که در گوشه‌ای از مسجد نشسته بودند، اشاره کرد و گفت: «نزد این چند نفر جوان که در آنجا نشسته‌اند برو و از آنها کمک بخواه.» وی پیش آنها رفت و اظهار مطلب کرد. حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «از دیگران کمک مالی خواستن، تنها درسه مورد رواست: دیه‌ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن به کلی عاجز گردد، یا بدهی کمرشکن داشته باشد و از عهده‌ی پرداخت آن برنیاید، و یا فقیر و درمانده گردد و دستش به جایی نرسد. آیا کدام یک از اینها برای تو پیش آمده است؟» فقیر گفت: «اتفاقا گرفتاری من یکی از همین سه چیز است.» حضرت مجتبی علیه السلام پنجاه دینار به وی داد. به پیروی از آن حضرت، حسین بن علی علیه السلام چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر [صفحه ۲۱] چهل و هشت دینار به وی دادند. فقیر موقع بازگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: «چه کردی؟» جواب داد: «از تو پول خواستم تو هم دادی، ولی هیچ نرسیدی پول را برای چه منظوری می‌خواهم؟ اما وقتی پیش آن سه نفر رفتم یکی از آنها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من سؤال کرد و من هم جواب دادم و آنگاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند.» عثمان گفت: «این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه‌ی نیکی و فضیلتند، نظیر آنها را کی توان یافت؟» [۶]. [صفحه ۲۲]

منبع سخنان شیرین

روزی مرد فقیری به آن بزرگوار مراجعه کرد و درخواست کمک نمود. اتفاقاً در آن هنگام امام مجتبی علیه السلام پولی در دست نداشت و از طرف دیگر از این که فرد تهیدستی از در خانه‌اش ناامید برگردد، شرمسار بود، لذا فرمود: - آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟ - چه کاری؟ - امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار شده است، ولی هنوز کسی به او تسلیت نگفته است، نزد خلیفه می‌روی و با سخنانی که به تو یاد می‌دهم، به وی تسلیت می‌گویی، از این راه به هدف خود می‌رسی. - چگونه تسلیت بگویم؟ - وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو: «الحمد لله الذی سترها بجلوسک علی قبرها و لا هتکها بجلوسها علی قبرک.» [صفحه ۲۳] (حاصل مضمون آن که: حمد خدا را که اگر دخترت پیش از تو از دنیا رفت و در زیر خاک پنهان شد، زیر

سایه‌ی پدر بود، ولی اگر خلیفه پیش از او از دنیا می‌رفت چه بسا دختر تو در بدر می‌شد و ممکن بود مورد هتک حرمت واقع شود). مرد فقیر به این ترتیب عمل کرد. این جمله‌های عاطفی در روان خلیفه اثر عمیقی بر جای نهاد و از حزن و اندوه وی کاست و دستور داد جایزه‌ای به وی بدهند. آنگاه پرسید: «این سخن از آن تو بود؟» گفت: «نه، حسن بن علی علیه السلام آن را به من آموخته است.» خلیفه گفت: «راست می‌گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است.» [۷]. [صفحه ۲۴]

سخاوت را ببین

امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و عبدالله بن جعفر به راه حج می‌رفتند. پس زاد و توشه‌ی آنان از میان رفت. گرسنه و تشنه به خیمه‌ای رسیدند که پیرزنی در آن زندگی می‌کرد. از او آب طلب کردند. پیرزن با مهربانی گفت: «این گوسفند را بدوشید و شیر آن را با آب بیامیزید و بیاشامید.» سپس از او غذا خواستند، گفت: «همین گوسفند را داریم، بکشید و بخورید.» یکی از آنان گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن مقداری بریان کرد و همه خوردند و سپس همانجا به خواب رفتند. هنگام رفتن به پیرزن گفتند: «ما از بزرگان قریشیم و به حج می‌رویم. اگر گذرت به مدینه افتاد، نزد ما بیا تا جبران محبت‌های تو را کنیم و بدان که با تو به نیکی رفتار خواهیم کرد.» شوهر زن که آمد و از جریان مطلع شد بر زن پرخاشی کرد و گفت: «وای بر تو! تنها گوسفند مرا برای مردمی ناشناس [صفحه ۲۵] می‌کشی، آنگاه می‌گویی: «از قریش بودند!؟» روزگاری گذشت و کار بر پیرزن سخت شد و از آن محل کوچ کرد و به مدینه عبور شد. امام حسن علیه السلام او را دید و شناخت. پس پیش رفت و فرمود: «مادر مرا می‌شناسی؟» پیرزن گفت: «نه!» فرمود: «من همانم که در فلان روز مهمان تو شدم.» و آنگاه دستور داد تا هزار گوسفند و هزار دینار زر به او دادند. آنگاه او را نزد برادرش حسین بن علی علیه السلام فرستاد، آن حضرت نیز به همان اندازه بدو بخشید و او را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد و او نیز عطائی همانند آنان به او داد [۸]. [صفحه ۲۶]

تبسم حضرت

عربی بد شکل و بسیار زشت رو، میهمان حضرت مجتبی علیه السلام گردید و بر سر سفره نشست و از روی حرص و اشتهای فراوان مشغول غذا خوردن شد. از آنجا که خوی امام علیه السلام و این خانواده، کرم و بخشش است آن جناب از غذا خوردن او خرسند شده و تبسم فرمود. در بین صرف غذا پرسید: «ای عرب! زن گرفته‌ای یا مجردی؟» عرض کرد: «زن دارم.» فرمود: «چند فرزند داری؟» گفت: «هشت دختر دارم که من از نظر قیافه از همه بهترم اما آنها از من پر خورترند.» حضرت تبسم نموده او را ده هزار درهم بخشید و فرمود: «این سهم تو و زوجه و هشت دخترت.» [۹]. [صفحه ۲۷]

فروتنی امام حسن

روزی حضرت امام حسن علیه السلام بر جمعی از فقرا گذشت که بر زمین نشسته بودند و استخوان‌هایی در دست داشتند که ذرات گوشت را در آنها یافته و می‌خوردند. هنگامی که امام حسن علیه السلام را دیدند، از او خواستند که با آنها هم غذا شود. حضرت بدون درنگ بر خاک نشست، مشغول به خوردن غذا شد و فرمود: «خداوند افراد متکبر را دوست نمی‌دارد.» سپس از آنان خواست که با او به خانه‌اش بروند و به آنان غذا و پوشاک بخشید [۱۰]. [صفحه ۲۸]

پاسخ نیکی

انس بن مالک گوید: «یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام شاخه‌ی گلی را به آن حضرت اهدا کرد. امام علیه السلام آن گل را

گرفت و به او فرمود: «تو را در راه خدا آزاد ساختم.» من به حضرت گفتم: «ای پسر رسول خدا! آیا به راستی به خاطر اهداء یک شاخه گل ناچیز، او را آزاد کردیدی؟!» امام علیه السلام فرمود: «کمال الجود بذل الموجود.» «نهایت بخشش آن است که تمام هستی خود را ببخشی.» و آن کنیز از مال دنیا جز آن شاخه‌ی گل را نداشت. خداوند در قرآنش فرموده: «و اذا حیتم بتحیه فحیوا باحسن منها او ردوها.» [۱۱]. [صفحه ۲۹] «هر گاه کسی به شما تحیت گوید او را همان گونه و بلکه بهتر پاسخ دهید.» پاسخ بهتر بخشش او، همان آزاد کردنش بود.» [۱۲]. [صفحه ۳۰]

بخش‌های بی‌نظیر

دستگیری حضرت مجتبی علیه السلام از فقرا و بخشش‌های بی‌سابقه و انفاق‌های بسیار بزرگ آن حضرت به حدی بود که در تاریخچه‌ی زندگانی هیچ کدام از بزرگان به چشم نمی‌خورد به گونه‌ای که آن حضرت را با لقب «کریم اهل بیت» خوانده‌اند و نوشته‌اند: «امام حسن علیه السلام در طول عمر خود دو مرتبه تمامی دارایی‌ها و اموال خویش را در راه خدا انفاق کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده و نصف دیگر را در راه خدا ایثار کرد.» در حقیقت رویه‌ی آن حضرت در کمک به محتاجان به گونه‌ای بود که آنان را از مراجعه به دیگری بی‌نیاز سازد [۱۳]. [صفحه ۳۱]

الحلم الحسینیه

شهر شام که مرکز حکومت معاویه بود، کانون سم پاشی و تبلیغات بر ضد اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشمار می‌رفت. روزی پیرمردی جاهل، از اهالی شام در حالی که سوار بر شترش بود به مدینه آمد. در مسیر راه امام حسن علیه السلام را که سوار بر مرکب بود شناخت و تا توانست از آن حضرت و پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام بدگویی کرده و نسبت‌های ناروا داد. اصحاب خواستند متعرض او شوند ولی امام علیه السلام مانع شدند و در حالی که لبخندی بر لب داشتند به کنار پیرمرد شامی آمده و سلام کرده و فرمودند: «ای پیرمرد! گویا غریب می‌باشی و در مدینه آشنایی نداری و اموری در مورد ما بر تو اشتباه شده است. اگر میل داشته باشید در منزل ما وارد شوید زیرا که ما منزل وسیع و ثروتی بسیار داریم و محلی را نیز برای مرکب شما در نظر می‌گیریم و تا هر وقت که مهمان ما باشید به شما بد نخواهد گذشت. اگر نیازمند باشی تو را بی‌نیاز می‌کنیم و اگر مدیون باشی آن را ادا می‌نماییم و اگر نیاز به راهنمایی داشته باشی تو را راهنمایی [صفحه ۳۲] می‌کنیم.» هنگامی که آن پیرمرد ناآگاه این کلمات پرمهر را از امام علیه السلام شنید، منقلب شده و به گریه افتاد. پس از شترش پیاده شد و بوسه بر دست آن حضرت زد و گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته.» [۱۴]. «خدا بهتر می‌داند که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد.» و سپس گفت: «آن قدر در شام از بدی‌های شما و پدر بزرگوارتان شنیده بودم که دلم مملو از بغض و عداوت شما شده بود و لکن اکنون دانستم که سخن شامیان برخلاف حقیقت بود و خدا شاهد است که تا چند لحظه‌ی قبل مبعوض‌ترین افراد در نزد من شما و پدرتان بودید و لکن اکنون محبوب‌ترین انسانها در نزد من می‌باشید.» سپس او تا مدتی مهمان خانه‌ی امام مجتبی علیه السلام بود و چون خواست به طرف شام باز گردد گفت: «بهترین سوغاتی که در این سفر نصیب من شد آن بود که دلم از محبت امام خویش سرشار و از بغض و عداوت دشمن او معاویه مالا مال گشت.» [۱۵]. [صفحه ۳۳]

جواب به یک اعتراض

روزی امام مجتبی علیه السلام با لباسی آراسته و با شکوهی خاص در حالی که سوار بر مرکبی زیبا بود از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد. در مسیر راه پیرمردی یهودی در کمال پریشانی و گرسنگی عنان مرکب امام را گرفت و گفت: «ای پسر پیغمبر سؤالی دارم،

منصفانه جواب دهید.» حضرت علیه السلام فرمود: «پرس!» یهودی گفت: «جد شما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر.» «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.» تو به اعتقاد خود مؤمنی و من کافر، لیکن تو را همواره اسبها و غلامان و کنیزان و لباس‌های فاخر و خانه‌ها و فرشهای رنگین و غذاهای لذیذ آماده است، اما من که یهودی و کافر می باشم دنیای تو را بهشت می نگریم و دنیا نسبت به من زندان است، به گونه‌ای که از هر جهت بیچاره‌ام.» امام علیه السلام در حالی که تبسم شیرینی بر لب داشت فرمود: [صفحه ۳۴] «ای پیر! اگر تو نظر کنی به آنچه خداوند در آخرت برای مؤمنان آماده فرموده و نعمت‌های بهشتی ما را با نعمت‌های دنیوی مقایسه کنی، آنگاه خواهی فهمید که من در این دنیا در زندانم، و اگر جایگاه کفار و منافقان و عذاب‌های آنان را در قیامت می دیدی هر آینه می فهمیدی که تو اکنون در بهشت و با کمال فراغت زندگی می کنی.» [۱۶]. [صفحه ۳۵]

عبادت امام حسن

امام حسن علیه السلام در زمان خود عابدترین و پارساترین مردم بود و در همه‌ی حالات زبانش به ذکر خداوند گویا بود و هر گاه به حج می رفت، پیاده و گاهی پا برهنه می رفت و می فرمود: «من از خدایم شرم می کنم که برای ملاقات با او پیاده به درگاهش بروم.» او هر گاه به یاد مرگ و قبر و قیامت و گذشتن از صراط می افتاد آن چنان منقلب می شد که صیحه می زد و از حال می رفت. هنگامی که مشغول وضو گرفتن می شد رنگش زرد می شد و در مورد علت آن می فرمود: «می دانید که می خواهم مهبای مناجات با چه کسی شوم؟ سزاوار است که بنده، هنگام مناجات با خداوند صاحب عرش و رب العزه چنین باشد.» امام مجتبی علیه السلام به هنگام نماز، بهترین لباس‌های خود را می پوشید و می فرمود: «خداوند زیباست و زیبایی‌ها را دوست دارد و ما را امر [صفحه ۳۶] کرده که به هنگام رفتن به مسجد زینده ترین لباس هایمان را بگرییم.» [۱۷]. و چون به طرف مسجد رهسپار می گشت و به در مسجد می رسید، سرش را به طرف آسمان بلند می کرد و می فرمود: «الهی ضیفک ببابک، یا محسن قد اتاک المسیء، فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم.» «پروردگارا! مهمان تو به در خانه‌ات آمده، ای نیکوکار! گنهکاری اینک به محضرت بار یافته، پس به لطف و کرمت از زشتی‌ها و گناهانم چشم ببوش، ای خدای کریم!» امام مجتبی علیه السلام به هنگام قرائت قرآن، هر گاه به آیه‌ی «یا ایها الذین امنوا» می رسید می فرمود: «لیبک اللهم لیبک» «فرمانبردارم پروردگارا، فرمانبردارم!» [۱۸]. [صفحه ۳۷]

پیشوای پرهیزکاران

در منطقه‌ی «ابواء» زنی بسیار زیبا که بادیه نشین بود خدمت حضرت مجتبی علیه السلام رسید در حالی که امام حسن علیه السلام مشغول نماز بود. پس امام علیه السلام نماز را کوتاه نمود، فرمود: «کاری داشتی؟» جواب داد: «آری.» پرسید: «حاجت تو چیست؟» گفت: «من زنی بی شوهرم و به این مکان وارد شده‌ام، مایلیم از شما کام بگیریم.» فرمود: «دور شو از من، می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی.» آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آن جناب بود. ناگاه حضرت شروع به گریه کرد و در بین فرمود: «دور شو، وای بر تو!» کم کم گریه‌ی آن جناب شدید شد، زن چون حال خدا ترسی آن امام را مشاهده کرد او نیز شروع به گریه نمود. در این هنگام حسین بن علی علیه السلام وارد شد، دید برادرش و آن زن هر دو به سختی گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او نیز شروع به گریه کرد. عده‌ای از اصحاب حضرت آمدند و هر کدام آن حال را [صفحه ۳۸] مشاهده می کردند به گریه می افتادند، تا این که صدای گریه هایشان بلند شد، عاقبت زن بادیه نشین خارج گردید و اصحاب نیز متفرق شدند. مدتی از آن پیش آمد گذشت. امام حسین علیه السلام از روی عظمت و جلالت برادر خویش، سبب گریه‌ی او را

نپرسید. تا آن که نیمه شبی که امام حسن علیه السلام خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود. حسین بن علی علیه السلام پرسید: «چه شده برادر جان؟» فرمود: «خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم.» تفصیل خواب را جویا شد. فرمود: «تا زنده‌ام به کسی مگو؛ یوسف صدیق را در خواب دیدم، مردم برای تماشای او جمع شده بودند. من هم جلو رفته او را تماشا می کردم، همین که حسن و زیبایی اش را دیدم گریه‌ام گرفت. یوسف به سوی من توجه نموده، گفت: «برادرم چرا گریه می کنی. پدر و مادرم فدایت باد.» گفتم: «به یاد آوردم جریان تو را با زن عزیر مصر که چه رنج و مشقت کشیدی، به زندان افتادی، پیر کهنسال یعقوب در فراق تو چه دید (با تمام این گرفتاریها تحت تأثیر هوای نفس واقع نشدی) برای آن گریه می کنم و در شکفتم از نیروی تو که چه اندازه خودداری کردی.» یوسف گفت: «چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او در ابواء با تو مصادف شد، چه حالی پیدا کردی، دیدی چگونه اشک می ریختی.» [۱۹]. [صفحه ۳۹]

مناظره‌ی جالب و شگفت با اصحاب معاویه

در کتاب شریف «بحار الانوار» از «أبی مخنف» [۳۹] نقل شده که: روزی «عمرو بن عثمان» و «عمرو بن عاص» و «عقبه بن ابی سفیان» و «ولید بن عقبه» و «مغیره بن شعبه» نزد معاویه بن ابی سفیان آمدند و اظهار داشتند: «دستور بده که حسن بن علی را در حضور تو آورند تا این که ما با او مناظره کنیم و خلافت تو را اثبات و خلافت پدرش علی را با دلایل قوی، غیر شرعی و مردود اعلام نماییم و اخباری که در مذمت علی بن ابیطالب می دانیم به او بگوئیم و آنگاه در حضور حسن بن علی و اهل مجلس، علی را سب [۲۱] کنیم. بدین طریق از عظمت حسن کاسته خواهد شد و اگر بعضی از نادانان او را سزاوار خلافت می دانند و تو را غاصب حق او می شمارند از عقیده‌ی خویش منصرف خواهند شد.» معاویه گفت: «از این تقاضا بگذرید و هرگز به طرف حریم [صفحه ۴۰] او پا دراز نکنید زیرا اگر او را در جلسه‌ی عمومی دعوت نمایم و به او اجازه سخن دهم، من و شما را قطعاً مفتضح و رسوا خواهد نمود و به عکس آنچه شما خیال کرده‌اید، محبت خود را زیاده‌تر در قلوب مردم جایگزین خواهد کرد.» آنها گفتند: «چطور ممکن است او به تنهایی بر ما پنج نفر که همگی از خطبای آل امیه می باشیم غلبه کند و با این که ما به حق سخن می گوئیم و او بر باطل. و اکنون که چنین گمانی را در حق ما روا داشتی، حتماً باید امر به احضار او نمایی تا این که ما غلبه‌ی خویش را بر او، به خلیفه و تمام اهل مجلس ثابت کنیم.» معاویه گفت: «بسیار خوب! من او را احضار می کنم، لکن مطمئنم که این جلسه یقیناً بر ضرر ما تمام خواهد شد.» پس معاویه شخصی را حضور امام حسن مجتبی علیه السلام فرستاد. پیغام داد که: «امروز بعضی از بزرگان در مجلس من شرکت نموده‌اند. مناسب است، شما هم در جلسه‌ی ما شرکت فرموده و همگان را به فیض حضور خویش مستفیض فرمایید.» حضرت علیه السلام به فوریت لباس عزت در بر نمود و این دعا را خواند و از منزل بیرون آمد: «اللهم انی اعوذ بک من شرورهم و استعین بک یا ارحم الراحمین.» و چون وارد مجلس گردید معاویه از او استقبال کرد و حضرت را در کنار خویش نشانید و عرض کرد: «این گروه که از آل امیه می باشند، میل دارند در موضوعاتی [صفحه ۴۱] با شما مباحثه نمایند. از جمله ادعاهای آنان این است که می گویند به تحریک پدر تو، عثمان را مظلومانه کشتند و پس از کشته شدنش، تا سه روز نگذاشتند بدن او را بردارند و به این هم اکتفا نکردند و نگذاشتند بدن آن مظلوم را در قبرستان مسلمانها دفن نمایند و لذا او را در قبرستان یهودی‌ها مدفون ساختند، چنان که ملاحظه می فرمایید. ولکن عظمت من مانع تو نشود که سخنان آنها را به نحو حقیقت جوابی نگویی.» حضرت علیه السلام فرمودند: «اولاً- من از موضوع جلسه خبر نداشتم و الا- جمعی از آل هاشم را به همراه خویش می آوردم و ثانیاً قبل از بحث باید به یک شرط پایبند شوند و آن این است که اکنون که این جمعیت می خواهند با من تنها مناظره نمایند ابتدا من به سخنان آنها کاملاً گوش می دهم و منتظر می مانم تا هر چه و از هر باب که می خواهند سخن بگویند، لکن چون نوبت سخن به من رسید کسی از مجلس بیرون نرود و کسی در میان سخنان من تکلم نکند. آیا این شرایط را قبول دارند؟» معاویه از طرف آنها،

شروط را قبول نمود و اول آنها شروع به مباحثه نمودند. عمرو بن عثمان گفت: «سخن من این است که عثمان بدون جرم و گناه کشته می شود و یکی از قاتلین او که حسن بن علی است تا به امروز زنده می ماند و در کمال آزادی در مجلسی که بزرگان از آل امیه نشسته‌اند حاضر می شود و کسی متعرض او نمی شود. ای اهل مجلس! ما نه تنها خون عثمان را از حسن بن [صفحه ۴۲] علی مطالبه می کنیم، بلکه تمام خون هایی که پدرش علی نیز در جنگ بدر و جنگ های دیگر از پدران ما بر روی زمین ریخته است را از او مؤاخذه می نمایم. بدین جهت کشتن او از برای ما به حکم شرع و از باب این که ما، ولی دم آنها می باشیم هیچ اشکالی ندارد و فقط باید حاکم وقت و سلطان مسلمین، معاویه که در مجلس شرف حضور دارند اجازه فرمایند تا این که حسن بن علی را در عوض آن خون های به ناحق ریخته قصاص نمائیم.» عمرو بن عاص گفت: «خود حسن بن علی می داند که پدرش علی، ابابکر را زهر داد و شهید کرد و پس از آن «ابولؤلؤ» آن مرد عجمی را تحریک کرد تا این که شکم خلیفه ی دوم (عمر) را درهم درید و سپس تحریک به قتل عثمان نمود، به طوری که پس از سه روز محاصره، عاقبت در حضور زن و فرزندانش، تشنه و گرسنه او را کشتند و لذا اگر امروز، خلیفه ی مسلمین، معاویه، اجازه دهند تا ما او را در عوض آن خونها که پدرش ریخته قصاص کنیم، حکم به عدالت و دادگستری نموده است و تو ای حسن بن علی، عقل و تدبیر کافی برای سلطنت و خلافت مسلمین نداری و نخواهی داشت. چنان که خود، چون به این موضوع واقف بودی خلافت را به اهلش که معاویه باشد واگذار نمودی و این را هم بدان که آن شرایطی که در صلح نامه قید نمودی که یکی از آنها سب نکردن علی باشد، هرگز ما به آن عمل نخواهیم کرد، چنان که خود معاویه هم در منبر اول [صفحه ۴۳] خود، این مطلب را تذکر داد که من هرگز به مضمون صلحنامه ی حسن، عمل نخواهم کرد و صلح نامه زیر پای من است و همانطور که جناب معاویه در حضور تمام مردم در بالای منبر، سب علی را کرد، من هم در این مجلس علی را سب می کنم.» آنگاه شروع به سب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام کرد و سپس نشست. عتبه بن ابی سفیان گفت: «ای حسن بن علی! پدرت بدترین خلق خدا بر روی زمین است و لذا این همه خونها را بر روی زمین ریخت، که سرآمد آنها خون عثمان مظلوم بود و لذا اگر ما، در همین مجلس با اجازه ی معاویه خون تو را بریزیم، ابتدا گناهی نکرده ایم، بلکه ثواب برده و مأجور هم می باشیم. زیرا قصاص نمودن، یکی از دستوراتی است که خداوند در قرآن مجید به آن اشاره فرموده است.» آنگاه ولید بن عقبه گفت: «با این که عثمان، خوب دامادی بود از برای شما [۲۲] و کوچکترین پرونده ی خلافتی از برای او نبود، پدرت به جهت حرصی که به این دنیای فانی داشت، مردم نادان را تحریک نمود تا اینکه او را کشتند و آنگاه خلافت را در قبضه ی قدرت خویش درآورد و لکن خداوند برانگیخت مثل معاویه را تا این که با قدرت تمام با او نبرد نماید و خلافت را از او بگیرد و به سر شما مصیبت از هر طرف حمله ور گردد [صفحه ۴۴] چنانچه ملاحظه می کنید.» سپس مغیره بن شعبه گفت: «پدرت علی، نه فقط ابابکر و عمر و عثمان را شهید کرد، بلکه درصدد قتل پیغمبر هم بود و لکن خداوند متعال او را حفظ کرد و الا قطعاً پیامبر هم شهید می شد. شما می خواستید نبوت و سلطنت را در یک خانواده جمع کنید و لکن خداوند نخواست و لذا سلطنت را از شما گرفت و امروز که معاویه بر سریر سلطنت و خلافت نشسته است، سزاوار است که امر کند تو و برادرت حسین را در عوض آن خونهایی که پدرت به ناحق بر روی زمین ریخته است قصاص نماید.» سخنان آن پنج نفر تمام شد [۲۳] و چون نوبت سخن به امام مجتبی علیه السلام رسید، آن جناب در کمال فصاحت و بلاغت و بدون خوف و هراس فرمود: الحمد لله الذی هدی اولکم باولنا و آخرکم بآخرنا و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و سلم. سپس رو به معاویه کرد و فرمود: «تمام این سخنان را من از ناحیه ی شما می بینم. زیرا اگر تو اجازه نمی دادی یا راضی نبودی، کسی جرأت نمی کرد تا در حضور تو، پدرم علی را سب گوید و لذا صلاح چنان می بینم که ابتدا، نواقص و مذمتی که درباره ی تو و پدرت ابوسفیان از [صفحه ۴۵] پیغمبر اکرم به ما رسیده است را عنوان کنم و نیز فضائلی که درباره ی پدرم علی ثابت است تذکر دهم و آنگاه در جواب اصحاب تو، شروع به سخن خواهم کرد. اما فضائل پدرم: به اتفاق تمام مسلمین، پدرم اول مردی بود که دست بیعت به پیامبر داد و او تا آخر عمر در زیر پرچم دین بود و از پیامبر حمایت کرد،

در حالی که تو و پدرت کافر بودید و از مرام بت پرستی و شرک حمایت می نمودید. دیگر آن که چون پیغمبر اکرم دید، دیگر امکان ماندن در مکه برایش فراهم نیست، شبانه از مکه به مدینه هجرت کرد و برای این که مشرکین را مشغول سازد، پدرم علی را در جای خود خوابانید و با فداکاری پدرم، پیامبر به سلامت جان خویش را از دست کفار نجات داد و اگر آن شب پدرم آن جان نثاری را ننموده بود، هرگز جان پیامبر حفظ نمی شد. دیگر آن که در جنگ بدر، پدرم اول کسی بود که قدم در میدان نبرد با کفار نهاد و اول خونی که از کفار به روی زمین ریخته شد به شمشیر پدرم علی بود و آن روز تو و پدرت در صف کفار شرکت داشتید و به جنگ پیغمبر اکرم و مسلمین آمده بودید. دیگر آن که در روز جنگ احد که تمام مسلمین فرار کردند، پدرم با این که نود زخم کاری بر بدنش وارد آمده بود، در جلوی پیامبر ایستاده بود و از آن وجود مبارک با تمام وجود دفاع می کرد و اگر در آن روز جان نثاری پدرم نبود هرگز حفظ [صفحه ۴۶] جان پیامبر نمی شد و آن روز پدرت ابوسفیان «هبل» که بت بزرگ شما بود و او را می پرستید بر روی شتر بسته بود و مردم را تحریک به جنگ با پیامبر می نمود و دستور شعار «اغْلُ هُبْلُ» می داد [۲۴]. دیگر آن که در جنگ «بنی قریظه» و «بنی نضیر» پیغمبر اکرم روز اول پرچم اسلام را به دست «سعد بن معاذ» داد و او را به میدان جنگ فرستاد و پس از ساعتی بدن او را مجروح از میدان آوردند و در روز بعد پرچم را به دست ابوبکر، عمر و عثمان داد و ایشان را به میدان فرستاد ولی ایشان بدون جنگ برگشتند در حالی که بدنشان از ترس می لرزید و عمر گفت: «یا رسول الله! مردمی که غرق در زره پولادین می باشند و در شجاعت معروف هستند در میدان جنگ شرکت می کنند، لذا نبرد با آنها اصلاح صلاح نیست و قطعا کسی در نبرد بر ایشان فائق نخواهد آمد.» سخنان عمر، پیامبر را برآشفت. پس حضرت فرمود: «لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله، کرار غیر فرار، لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه.» [۲۵]. [صفحه ۴۷] چون مردم این گونه سخنان و فضائل را از پیامبر شنیدند، به امید این که شاید این خصال و فضائل درباره‌ی آنها باشد، شب را به بیداری بسر بردند و صبح زود به گرد خیمه‌ی پیامبر صف کشیدند تا این که ببینند چه کسی مشمول چنین فضائل و مناقبی خواهد گردید؛ تا این که چون آفتاب به نور خود دشت و صحرا را روشن نمود، ناگاه دیدند خورشید جمال حضرت خاتم النبیین هم از افق خیمه طلوع کرد و به مردمی که در گرد خیمه صف بسته بودند توجهی نمود و فرمود: «چطور علی، پسر عم خود را در بین شما نمی بینم؟» عرض کردند: «او به چشم درد سختی مبتلا گردیده است.» فرمود: «بروید و دست او را بگرفته و به حضور من آورید.» چون او را حضور پیامبر آوردند، آب دهان به چشمان پدرم علی کشید و بالفور چشم‌های پدرم شفا یافت و پیامبر او را روانه میدان کرد و طولی نکشید که لشکر کفار را شکست داد و منهزم نمود که از جمله‌ی فراری‌ها خود تو، ای معاویه، بودی و چون پدرم حضور پیامبر مشرف شد و مژده‌ی فتح را داد، حضرت لبخندی زدند و فرمودند: «اسلامی که پشتیبان او تو باشی، همه وقت عزیز است.» دیگر آن که چون پیامبر عازم جنگ تبوک شد، و از آنجا که جمعی از منافقین از شرکت در جنگ تخلف ورزیدند، به منظور اینکه چون مدینه خلوت شود، نسبت به حرم پیامبر اهانت نمایند و دست به خرابکاری بزنند، لذا پدرم علی از [صفحه ۴۸] طرف پیامبر در مدینه جانشین حضرت شد. منافقین برای این که شاید بتوانند پدرم را از مدینه بیرون کنند تا مقصود خویش را عملی نمایند به او گفتند: «نمی دانیم که پیامبر چه کدورتی از تو به دل گرفته است که دیگر حاضر نیست، شما را با خود همراه سازد.» لکن چون پدرم این موضوع را حضورا به پیامبر اکرم تذکر داد، آن جناب فرمودند: «یا علی! انت وصیی و خلیفتی فی أهلی.» [۲۶]. سپس رو به مردم مدینه کرد و فرمود: «ایها الناس! من اطاع علیا فقد اطاعنی و من احب علیا فقد احبنی.» [۲۷]. دیگر آن که تو خود در مرض الموت پیامبر در بالین آن حضرت حاضر بودی که آن جناب شروع کرد به گریه کردن و اشک ریختن. چون پدرم سبب گریه‌ی او را پرسید، فرمود: «می دانم که دلها از بغض و عداوت تو پر است و انتظار آن را می برند که من از دنیا بروم و با تو شروع به دشمنی و ابراز مخالفت نمایند.» پدرم عرض کرد: «یا رسول الله! شما متأثر نباشید. من هر چه [صفحه ۴۹] در راه دین بر سرم آید - برای حفظ کیان اسلام - صبر خواهم کرد.» دیگر آن که پیغمبر اکرم درباره‌ی پدرم علی و اولاد او فرمودند: «انما مثل اهل بیتی فیکم کسفینه نوح؛ من دخل

فیها نجی و من تخلف عنها غرق.» [۲۸]. اما آنچه درباره‌ی مذمت تو و پدرت ابوسفیان رسیده است آن که: در جنگ احزاب، پیغمبر اکرم روزی در سایه‌ی خیمه‌ی خود نشسته بودند. دیدند پدرت ابوسفیان سوار بر شتری است و تو مهار شتر را گرفته و می کشی و برادرت «عته» که در مجلس حاضر است، مهار شتر را از عقب، هدایت می کند و می راند. چون پیامبر این منظره را مشاهده کردند، فرمودند: «اللهم العن الراكب و السائق و القائد.» یعنی «خداوند! ابوسفیان که سوار است و معاویه که شتر را به دنبال خود می کشد و عته که شتر را می راند، هر سه نفرشان را لعنت کن!.» و اتفاقاً اکثر حضار مجلس ما، آنجا حاضر بودند و این سخن را از پیامبر درباره‌ی شما شنیدند. بنابراین خانواده‌ای که مورد لعن پیغمبر اکرم بوده‌اند با خانواده‌ای که مورد مدح و [صفحه ۵۰] ستایش آن حضرت بوده‌اند، بلکه به منزله‌ی جان پیامبر بوده‌اند مبارزه و مناظره نمی کنند. دیگر آن که چون در فتح مکه معظمه، عباس عموی پدرت پیامبر، ابوسفیان را در ردیف خود سوار کرد و مخفیانه - برای حفظ جانش - او را به حضور پیامبر اکرم آورد، پدرت به او گفت: «آیا باید اسلام اختیار کنم؟» عباس گفت: «چاره‌ای نداری جز آن که اسلام اختیار کنی و الا کشته خواهی شد.» پدرت گفت: «اگر مسلمان شوم با «هبل» چه کنم که مدت هفتاد سال او را پرستیده‌ام؟» عباس فرمود: «بر او تغوط [۲۹] کن.» پس او از روی ترس و به زبان اظهار، اسلام نمود. پس تو فرزند کسی هستی که به اقرار خودش هفتاد سال بت پرستیده و من فرزند کسی هستم که حتی به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن، کافر به خدا نبوده است. دیگر آن که چون پیغمبر اکرم خالد بن ولید را فرستاد تا از طایفه‌ی «بنی خزیمه» زکات بگیرد و او به واسطه‌ی دشمنی که با آنها داشت، بسیاری از مردان و زنان و کودکان ایشان را بکشت. چون این خبر به پیغمبر اکرم رسید، بسیار ناراحت شده و نماینده‌ی خود را در عقب تو فرستاد. تو در آن هنگام مشغول خوردن غذا بودی و گفتی: «به آن جناب بگوئید معاویه فعلا بر [صفحه ۵۱] سر سفره‌ی غذاست. الساعه غذا می خورد و شرفیاب می شود.» فرستاده، چون این خبر را به پیامبر اکرم رسانید، آن حضرت بر آشفت و فرمود: «زود به معاویه بگوئید بیاید چرا که امر لازمی با او دارم.» باز فرستاده‌ی پیامبر نزد تو آمد ولی تو همچنان مشغول خوردن غذا بودی و باز اجابت دعوت پیامبر را نمودی، چون این عمل سه مرتبه بین تو و آن حضرت تکرار شد و حضور آن جناب نیامدی، پیامبر درباره‌ی تو نفرین کرده و فرمود: «اللهم لا- تشعب بطنه.» یعنی «خداوند! هرگز شکم او را سیر مگردان.» و تو خود بارها در حضور اغلب این مردم که در مجلس حاضرند گفته‌ای: «من به نفرین پیامبر مبتلا شده‌ام و لذا هر چه غذا می خورم سیر نمی شوم؛ حتی گاهی چانه‌ام به درد می آید ولی باز میل به غذا دارم.» [۳۰]. پس کسی که مشمول نفرین پیغمبر اکرم است با نور دیده‌ی او (حسن) که فرزند دل‌بند زهرا است طرف نمی شود. معاویه عرض کرد: «خدا شاهد است من راضی نبودم شما را در این مجلس بطلبم و لذا تقاضا دارم بیش از این متعرض من [صفحه ۵۲] نشوید و هتک احترام مرا در نزد مردم و اهل مجلس ننمایید.» پس حضرت در مورد معاویه به همین مقدار اکتفا کرد و آنگاه فرمود: «اما مذمت اصحاب تو ای معاویه!» و رو به جانب عمرو بن عثمان کرده و فرمود: «عجب است از تو که در بلاهت [۳۱] و حماقت معروف جهانی و در بلاهت، نزد مردم ضرب المثل می باشی مع ذلک برای مباحثه با من حاضر شده‌ای! تو روزی که محب ما بودی، محب تو نفعی از برای ما نداشت و امروز که دشمن ما گشته‌ای، از تو ضرری به ما متوجه نیست و مثل تو مثل پشه‌ای است که بر روی درخت خرما نشسته بود و چون می خواست برخیزد، به درخت خرما گفت: «خود را محکم نگاه دار که از باد شهرهای من در وقت پرواز از ریشه کنده نشوی!» درخت خرما با خنده به او گفت: «من اصلا ملتفت و آگاه نشدم که تو چه موقع بر روی من نشستی تا این که امروز که می خواهی بروی بفهمم.» پس تو ای عمرو بن عثمان! با من دوست یا دشمن باشی اثری ندار و اما این که می گویی پدرم علی در روز جنگ بدر هفده نفر از شما را کشت؛ هفده نفر که چیزی نیست، پدرم در یک روز هفتصد نفر یهودی را از دم شمشیر گذرانید و اگر پدر من خون پدران کافر شما و یهودی‌ها را نمی ریخت و پرچم اسلام به اهتزاز در نمی آمد، شما امروز نمی توانستید در زیر آن [صفحه ۵۳] پرچم میدان داری نمائید و بتوانید با پسر آن کسی که پرچم اسلام به سبب زحمات طاقت فرسای او برافراشته شده مباحثه کنید و او را در مجلس شوم خود اهانت نمایید. و اما این را هم بدان

که خلافت را شما از ما گرفتید و این موضوع در عالم بی سابقه نیست. بلکه در اغلب زمانها، خلفای جور و کفر، حق مردان دین را غصب کردند و آنها را خانه نشین نمودند و آخر الامر آنها را مظلومانه کشتند و یا به زندان بلا انداختند. مگر خود شما از پیغمبر اکرم نشنیدید که فرمود: «روزی در خواب دیدم، بوزینه‌های زیادی از منبر من بالا رفته و مشغول جست و خیزند، پس در کمال تأثر از خواب بیدار شدم. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «خداوند می فرماید: در حدود هزار ماه منبر تو را آل امیه غصب خواهند کرد و چون عدد آنها به سی نفر برسد بر مردم استیلاء [۳۲] پیدا کنند و اموال مردم را به غصب، تصرف نمایند.» پیغمبر اکرم از این موضوع بسیار متأثر گردید. پس خداوند برای تسلیت خاطر او سوره‌ی قدر را فرستاد که: «دل غمگین مکن، اگر هزار ماه سلطنت را آل امیه بر باینند در عوض، یک شب را برای تو به نام شب قدر قرار دادیم که از برای تو و امت تو از هزار ماهی که بنی امیه سلطنت و خلافت را از اهل بیت تو غصب می کنند بهتر است.» بنابراین، مسأله‌ی غصب خلافت را (که اکنون در دست [صفحه ۵۴] شماست) خداوند به رسولش خبر داده و پیغمبرش را تسلیت و دل‌داری به سوره‌ی قدر داد و ما هم در صبر و تسلیت به آن جناب اقتدا می کنیم.» آنگاه حضرت متوجه‌ی عمرو بن عاص شد و فرمود: «تو پسر آن کسی هستی که پیغمبر اسلام را سرزنش می کرد و می گفت: «چون محمد از دنیا برود درب خانه‌اش بسته می شود. چون اولاد ذکور ندارد.» پس خداوند در مذمت پدرت «عاص» این آیه را فرستاد: «ان شائک هو الأبر.» [۳۳]. یعنی «به تحقیق «عاص بن وائل» که تو را سرزنش می کند به نداشتن اولاد ذکور، خودش ابر و دنباله بریده و بلا-عقب است. زیرا نسل تو یا رسول الله به واسطه‌ی دخترت زهرا تا قیامت پابرجاست و این عاص بن وائل است که بی نشان و ابر خواهد شد.» این هویت پدرت عاص بود. اما اکنون از هویت مادرت سخن می گویم. مادر تو از زنان معروفه در زنا بوده و لذا چون تو را زاید، پنج نفر بر سر تو مرافعه داشتند و هر یک می گفت این طفل از آن من است و چون حال تو را از مادرت پرسیدند، گفت: «من نمی دانم این طفل از چه کسی است؛ فقط می دانم که ابوسفیان، [صفحه ۵۵] ولید بن مغیره، عثمان بن حارث، نصر بن حارث و عاص بن وائل همگی در این طفل شریک می باشند. آخر الامر عاص بر آنها غالب آمد و تو را به خود نسبت داد. پس تو علاوه بر اینکه قطعاً ولد الزنا هستی؛ پدرت نیز معلوم نیست، و لذا سزاوار نیست مثل تویی با مثل من که پدری چون علی و مادری مثل فاطمه دارم طرف صحبت شوی. آری، اکنون ادعای اسلام می کنی ولی سابقاً دشمن پیامبر بودی. تو همان کسی هستی که هفتاد بیت شعر در هجو پیامبر گفتی و چون آن جناب از این موضوع باخبر شد دست به درگاه الهی بلند کرد و فرمود: اللهم العن عمرو بن عاص بکل بیت شعر لعنه.» پس تو مشمول هفتاد لعن پیامبر بوده‌ای و کسی که مورد لعن آن حضرت باشد، تعجبی ندارد که با پسر پیامبر حسن و با داماد پیامبر، علی دشمنی نماید.» آنگاه رو به جانب ولید بن عقبه کرد و فرمود: «از تو تعجبی نیست که سب علی کنی زیرا او به تو هشتاد تازیانه حد شراب زده و در جنگ بدر به سخت‌ترین وضعی، پدرت را کشته و تو آن کسی هستی که خداوند در کلام مجیدش به فسق تو خبر داده است. زیرا همه‌ی اهل مجلس می دانند که این آیه در مذمت تو وارد شده است: ان جاءکم فاسق ببناء فتنینوا ان تصیبوا قوما [صفحه ۵۶] بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین.» [۳۴]. و نیز درباره‌ی ایمان پدر من و فسق تو این آیه‌ی شریفه نازل شده است: «افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستون.» [۳۵]. ولید! تو در این مجلس اظهار شجاعت می کنی لکن تو مردی ترسو و بزدل هستی. اگر تو مرد شجاعی می بودی در فلان روز که وارد خانه‌ی خود شدی و دیدی فلان کس با عیال تو مشغول زنا است؛ می بایست او را می کشتی، چرا که هیچ گونه مسؤولیتی شرعاً و عرفاً نداشتی. پس چرا از ترس خود آن موضوع ننگ آور را ندیده انگاشتی تا آن که او بار دیگر به سراغ عیال تو بیاید و هتک حرمت ناموس تو کند؟!» آنگاه حضرت نظر به جانب عتبه بن ابی سفیان نموده و فرمود: «ای عتبه! تو در چنین مجلسی که برادرت معاویه هم حضور دارد به دروغ می گویی پدر من علی، عثمان را کشت و حال آن که خود معاویه و اغلب اهل مجلس کشندگان عثمان را می شناسند، زیرا اغلب مسلمانان چون از خلافت او ناراضی بودند، اقدام بر قتل او نمودند و چون آب را از او منع کردند، [صفحه ۵۷] پدرم به توسط من چند مشک آب از برای او فرستاد تا تشنه کشته نشود و همان‌هایی که او را کشتند، نگذاشتند او را در

قبرستان مسلمین به خاک سپارند. ای عتبه! تو چه قدر به احکام خدا و قرآن جاهل می باشی که می گویی در عوض آن که علی، عثمان را کشت، ما باید خون حسن بن علی را بریزیم! آیا در قرآن شریف یا از طرف پیامبر اکرم اشاره به چنین حکمی شده که هرگاه پدر، کسی را بکشد، فرزند او را در عوض قصاص کنند! و بنابر قول تو باید تمام فرزندان علی در مقابل خون عثمان کشته شوند، زیرا من خصوصیتی ندارم که به تنهایی به جای پدرم قصاص شوم ولی آیا تا به حال کسی شنیده است که در عوض یک نفر، چند نفر قصاص شوند؟! پس بهتر آن است که لب فرو بندی و بیش از این اهل مجلس را به جهل و نادانی خود متوجه نسازی.»

آنگاه رو به جانب مغیره بن شعبه نمود و فرمود: «تو آن کسی هستی که زناى محصنه [۳۶] مرتکب گشتی و عثمان در اثر نسبتی که با تو داشت، حد زنا را بر تو جاری نکرد و هر روزی که حکومت اسلامی به دست اهلش افتاد، باید تو را فوراً به قتل رساند، زیرا خون تو به حکم شارع مقدس اسلام، مباح و هدر است. ای مغیره! تو در اثر خبث سریره‌ای که داشتی، با اینکه فضائل مادرم زهرا را مکرر از پیغمبر اکرم شنیده بودی، با این وجود در روزی که معاندین، به خانه‌ی مادرم [صفحه ۵۸] ریختند تا پدرم را به قهر برای بیعت با ابی بکر ببرند و مادرم برخاست تا از شوهرش که پیامبر سفارش او را کرده بود دفاع نماید، تو جلوی مادرم را سد کردی و به قدری تازیانه بر بدن مادرم زدی که بدن آن مظلومه از ضرب تازیانه‌ی تو خون آلوده گشت. پس کسی که با پاره‌ی تن پیامبر چنین معامله‌ای نماید، آیا جای آن هست که با فرزند او دشمنی نکند و در اذیت کردن او کوتاهی نماید؟» چون حضرت از پاسخ همگان فراغت یافت و به هر یک به نحوی وافی پاسخ داد، رو به جانب معاویه کرد و فرمود: «به خدا قسم آیه شریفه‌ی: «الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات» [۳۷]. درباره‌ی تو و اصحاب تو می باشد و آیه‌ی شریفه‌ی: «و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات، اولئک مبرؤون مما یقولون. لهم مغفرة و رزق کریم.» [۳۸]. درباره‌ی پدرم علی و شیعیان او نازل گردیده است.» چون سخنان آن حضرت خاتمه یافت از مجلس برخاست و به طرف منزل حرکت کرد در حالی که نگاه‌های تحسین آمیز اهل [صفحه ۵۹] مجلس، حضرتش را بدرقه می کرد. معاویه که رنگ باخته بود با نگرانی و اضطراب رو به اصحاب کرده و گفت: «به خدا سوگند! از سخنان حسن بن علی عالم به نظرم تیره و تار شده و من یقین داشتم که شما از عهده‌ی مبارزه و مباحثه با او بر نمی آید زیرا آنان علم و فصاحت و شجاعت را از یکدیگر به ارث برده‌اند و هرگز محکوم نمی شوند.» [۳۹]. [صفحه ۶۰]

چرا صلح

یکی از سؤالاتی که غالباً مطرح می شود این است که چرا امام حسن علیه السلام صلح کرد ولی امام حسین علیه السلام جنگ؟ امام مجتبی علیه السلام خود در پاسخ، چنین فرموده‌اند: «من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشتم. اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می جنگیدم تا کار یکسره شود، زیرا خلاف بر بنی امیه حرام است. من کوفیان را خوب می شناسم و بارها آنها را امتحان کرده‌ام، آنان نه وفا دارند و نه به تعهدات و پیمانهای خود پایبندند و نه دو نفر با هم موافقند. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند ولی عملاً با دشمنان ما همراهند.» [۴۰]. بدین ترتیب پیشگویی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در هنگامی که حسن بن علی علیه السلام هنوز کودککی بیش نبود تحقق یافت، آنجا که فرمود: [صفحه ۶۱] «این فرزند من سرور مسلمانان است و خداوند به وسیله‌ی او در میان دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت.» [۴۱]. با توجه به این حقایق باید گفت: «اگر امام حسین علیه السلام در شرایط بحرانی برادرش قرار می گرفت دقیقاً به روش آن حضرت عمل می کرد لذا شاهدیم که امام حسین علیه السلام نیز در عصر معاویه تابع همان سیاست برادر بود.» پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز در پاسخ به این خرده گیری‌ها فرمود: «حسن و حسین هر دو پیشوایان اسلامند، چه صلح کنند و چه جهاد.» [۴۲]. [صفحه ۶۲]

متن صلحنامه

با نظری کوتاه بر موضوعاتی که امام حسن علیه السلام در صلح نامه‌ی خویش با معاویه تنظیم کرده است می توان به تدبیر فوق العاده‌ای که حضرت در مقام مبارزه‌ی سیاسی برای گرفتن امتیاز از دشمن به کار برده، پی برد، و اما متن پیمان. ۱ - حسن بن علی حکومت را به معاویه واگذار می کند، مشروط بر این که او طبق دستور قرآن و روش پیامبر عمل کند. ۲ - معاویه حق تعیین جانشین ندارد و پس از او خلافت بر عهده‌ی حسن بن علی خواهد بود و اگر برای او حادثه‌ای پیش آید، حسین بن علی حاکم خواهد شد. ۳ - بدعت ناسزاگویی به امیر مؤمنان علی و لعن آن حضرت باید متوقف گردد و از او جز به نیکی یاد نشود. ۴ - مبلغ پنج میلیون درهم که در بیت‌المال کوفه موجود است باید زیر نظر امام مجتبی مصرف شود. ۵ - معاویه تعهد می کند که تمام یاران علی را در هر کجا که هستند امان دهد و جان و مال و ناموس شیعیان در امان [صفحه ۶۳] باشد. [۴۳]. بی تردید اگر معاهده‌ی امام حسن علیه السلام با معاویه نبود، قیام حسین علیه السلام نیز به وقوع نمی پیوست و بی‌انصافی است اگر اذعان نکنیم که شهادت کربلا پیش از آن که حسینی باشد حسنی است چرا که می توان گفت دستاویز اساسی قیام حسین علیه السلام همان پیمان شکنی پیمان شکنان بود. [صفحه ۶۴]

کوه بردباری

مروان بن حکم که در دشمنی اهل بیت علیهم‌السلام فردی کم‌نظیر بود، جهت تشییع جنازه‌ی امام حسن علیه السلام بیرون آمد و جنازه‌ی آن حضرت را به شانه گرفت. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «امروز جنازه‌ی برادرم حسن را به دوش می کشی، و دیروز دل او را خون کردی!» مروان: «بلی! با کسی بد رفتار بودم که حلم او با کوهها برابری داشت.» [۴۴]. [صفحه ۶۵]

فضائل امام مجتبی از زبان رسول خدا

روزی امام مجتبی علیه السلام در حالی که کودکی خردسال بود به جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد. همین که چشم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او افتاد دیدگانش پر از اشک شد. پس او را بر روی زانوان خود نشانید و فرمود: «حسن نور چشم من و موجب روشنی قلبم و میوه‌ی دل من است. او آقای جوانان اهل بهشت است. برای مصائب او همه‌ی فرشتگان و جمیع موجودات حتی پرندگان هوا و ماهیان دریاها گریه می کنند. هر چشمی که برای مصائب حسنم گریه کند در قیامت که چشم‌ها کور می شوند کور نخواهد شد. دلی که برای مصائب او غمگین شود در قیامت که همه‌ی دلها غمگین می شوند؛ غمگین نخواهد شد. و هر که مرقد او را زیارت کند پاهایش روی صراط، در آن هنگام که همه‌ی پاها می لغزند، نخواهد لغزید.» [۴۵]. [صفحه ۶۶]

پند امام به جناده بن ابی امیه در لحظه‌ی شهادت

«استعد لسفرک و حصل زادک قبل حلول اجلک و اعلم انک تطلب الدنيا، و الموت یطلبک... و اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدا و اعمل لاخرتک کانک تموت غدا.» [۴۶]. «آماده‌ی سفر آخرت باش و قبل از مرگت، توشه‌ی سفر را تهیه کن و بدان که تو در طلب دنیایی و مرگ، تو را می جوید... برای دنیای خود چنان کار کن که گویا همیشه هستی و برای آخرت آن گونه باش که گویا فردا خواهی مرد.» [صفحه ۶۸]

نمونه‌هایی از عجائب و کرامات شگفت‌انگیز سبط اکبر، امام حسن مجتبی علیه‌السلام

اشاره

ابن عباس گوید: روزی رسول خدا را دیدم که حسن را بر پشت گرفته است. مردی گفت: «نعم المركب رکبت یا غلام!» یعنی «ای کودک خوب مرکبی داری.» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «و نعم الراكب.» «و نیز چه سوار خوبی.» «صحیح ترمذی» [صفحه ۶۹]

سزای قسم دروغ

در زمان امام مجتبی علیه السلام مردی به دروغ مدعی شد که: «من هزار درهم از حسن بن علی علیه السلام می خواهم.» حضرت با آن مرد برای محاکمه به نزد شریح قاضی رفتند، شریح رو به امام حسن علیه السلام کرده و گفت: «شما قسم می خورید که بدهکار نیستید؟» حضرت فرمودند: «اگر این مرد قسم بخورد، من پول را به او می دهم.» شریح رو به آن مرد کرده، گفت: «بگو: «بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة.» «سوگند بدان خدایی که معبودی جز او نیست دانای غیب و شهود.» حضرت مجتبی علیه السلام به آن مرد فرمود: «نه، نمی خواهم این گونه قسم بخوری، زیرا در آن خداوند را با وحدانیت و عظمت یاد می کنی و خداوند حیا می کند که بنده‌اش را در این فرض گرفتار کند، پس بگو: [صفحه ۷۰] «بالله ان لک علی هذا؛ و خذ الالف.» «به خدا قسم من این مبلغ را از تو طلبکارم؛ و دنبال آن هزار درهم را بگیر.» مرد همان گونه قسم خورد و پول را گرفت ولی به محض آن که از جا برخاست به صورت بر زمین افتاد و مرد [۴۷]. [صفحه ۷۱]

دعای مستجاب

حضرت مجتبی علیه السلام بیش از بیست و پنج مرتبه با پای پیاده از مدینه به قصد زیارت خانه‌ی خدا به مکه رهسپار شد. در یکی از سفرها، پایهای حضرت ورم کرده و صدمه دید. یکی از خدمتکاران عرض کرد: «یا بن رسول الله! اگر سوار شوید ممکن است قدم هایتان بهبود یابد.» امام علیه السلام فرمود: «نه! اما در منزلگاه بعدی سیاه پوستی نزد تو خواهد آمد و در دست او روغن و پمادی است که درمان ورم قدمهای من در آن است، تو آن روغن را از او بخر.» خدمتکار گفت: «پدر و مادرم به فدایت، سابقه ندارد کسی در این منازل چیزی بفروشد.» امام علیه السلام فرمود: «آن مرد در نزدیک منزلگاه بعدی است.» خدمتکار گوید: «همین که مقدار کمی از آن محل گذشتیم ناگاه آن سیاه پوست پیدا شد!» امام علیه السلام به من فرمود: «آن شخص سیاه همین مرد است.» من نیز نزد او رفتم و تقاضای روغن نمودم. «مرد سیاه پوست: «این پماد را برای که می خواهی؟» [صفحه ۷۲] خدمتکار: «برای حسن بن علی.» سیاه پوست: «لطفا مرا به حضور آن حضرت راهنمایی کن.» و آنگاه با هم به محضر امام علیه السلام شرفیاب شدند. مرد سیاه پوست گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد، من نمی دانستم که روغن را برای شما می خواهند، اجازه دهید که قیمتش را بگیرم، چرا که من از ارادتمندان و نوکران شما هستم و اکنون از شما حاجتی دارم و آن این است که به هنگام جدا شدن از همسرم او را درد زایمان بود، از خدا بخواهید که به من پسری سالم و دوستدار شما اهل بیت مرحمت فرماید.» امام علیه السلام فرمود: «به خانه‌ات برگرد که خداوند به تو پسری سالم عطا فرموده و او از شیعیان ما می باشد.» آن شخص با عجله به خانه‌اش بازگشت و همسرش را مشاهده کرد که پسری سالم به دنیا آورده است. پس مجدداً به قصد تشکر به محضر امام حسن علیه السلام بازگشت. آن کودک بعدها از شاعران و مادحین خالص و ممتاز آل محمد علیهم السلام گردید و با نام «سید حمیری» معروف گشت. امام علیه السلام نیز از آن روغن استفاده کرد و در دم درد پاهایش برطرف گردید [۴۸]. [صفحه ۷۳]

درختی که به بار نشست

امام صادق علیه السلام فرمود: «حضرت مجتبی در یکی از مسافرت‌های طاقت فرسای خود به مکه جهت استراحت و میل غذا کنار درختی خشک جلوس فرمود، اتفاقاً یکی از فرزندان «زبیر بن العوام» که به امامت امام حسن عقیده داشت در زیر همان درخت آرمیده بود، فرزند زبیر، در ضمن سخنانی که بینشان رد و بدل می شد، گفت: ای کاش الان این درخت خشک به بار می نشست و سایه و ظرافت خاصی داشت تا از آن بهره‌مند می شدیم. امام حسن فرمودند: راستی اشتهای خرما و میوه داری؟! فرزند زبیر گفت: بلی ای پسر پیامبر. پس حضرت دستهای مبارکش را به سوی آسمان بلند کرد و مناجاتی با پروردگار عالم نمود، آن خدایی که درخت خشک را برای حضرت مریم سبز و بارور کرده بود و به مریم از آن درخت، رطب تازه و خوش طعم مرحمت فرموده بود، در اینجا نیز دعای فرزند رسول خدا را مستجاب کرد و آن [صفحه ۷۴] درخت خشک و بی بار را سبز و خرم ساخت، و پر از خرما و لذیذ و خوش طعم نمود و حاضرین همگی از آن خوردند و سیر شدند و از سایه‌ی زیبای آن بهره‌مند گردیدند. ولی در این میان مردی بود که شتران خود را به قافله‌ی حج و عمره کرایه داده بود، گفت: «به خدا قسم این عمل سحر و جادوگری است. گویا او شناخت کاملی به ولایت امام حسن نداشت. حضرت در جوابش فرمود: «وای بر تو این عمل سحر نیست، ولیکن اثر دعای مستجاب شده‌ی پسر پیامبر است، من دعا کردم، خدا هم دعایم را مستجاب نمود...» [۴۹]. [صفحه ۷۵]

نفس مسیحایی

پادشاه چین وزیری داشت که او صاحب پسری زیبا و خوش چهره بود و شاه نیز دختری صاحب جمال و باادب داشت که مشهور زمانش بود و پادشاه نیز آن دختر را بی‌نهایت دوست می داشت. روزی آن دختر و پسر یکدیگر را در محلی دیدند و همان دیدار اول، جرقه عشق آتشین را میان آن دو شعله‌ور ساخت و محبت به جایی رسید که شب و روز آن دو جوان آرامش نداشتند، تا این که پادشاه از عشق آن دو باخبر شد و چون به غیرت وی سازش نداشت، حکم کرد هر دو را کشتند. ولی بعد از چندی از گذشت زمانه پشیمان شد، پس وزیر و جمیع عالمان را به حضور طلبید و از آنها خواش نمود که یک چاره و تدبیری کنند تا این که دختر و پسر زنده شوند! عرض کردند: «در این عالم هیچ کس نمی تواند مرده را زنده کند و قدرت بر چنین امری ندارد مگر یک شخص بزرگواری که در مدینه‌ی منوره است و نام مبارکش حسن مجتبی است، اگر دعا کند مرده زنده می شود.» پادشاه گفت: «خبر بگیرید از اینجا تا مدینه چقدر راه است.» [صفحه ۷۶] در جواب گفتند: «شش ماه» پس یک قاصد چالاک و تند رویی را به حضور طلبید و گفت: «تا مدت یکماه باید حسن بن علی را بیاوری. وگرنه تو را می کشم.» آن قاصد چون از حیات خودش مأیوس شد و لابد و لاعلاج ماند، افسرده حال، دل به مرگ خودش داده روانه شد، چون از شهر خارج شد دو رکعت نماز خواند و با اخلاص کامل به سجده افتاد و عرض کرد: «خدایا از این غم و غصه مرا خلاص بفرما، و مرا از کشته شدن نجات بده.» در حالی که آن قاصد به سجده افتاده بود، امام مجتبی علیه السلام به قدرت الهی حاضر شد و پای مبارک به آن قاصد زد و فرمود: «بلند شو» قاصد بلند شد و ایستاد و عرض کرد: «آقا شما کی هستید؟» فرمود: «من حسن بن علی هستم.» قاصد شاد شد و به اتفاق هم آمدند نزد پادشاه، بعد از تهنیت و زیارت امام علیه السلام، حضرت فرمود جنازه‌ی دختر و پسر را آوردند و شاه از حضرت التماس و درخواست نمود: «دعا کنید تا خداوند این دو مرده را حیات جدید بدهد.» پس امام علیه السلام با نفس مسیحایی خویش دعا کرد و خداوند احدیت به قدرت قاهره‌ی خودش هر دو را زنده کرد. پس عاقبت، پادشاه دختر خود را به وصلت پسر وزیر درآورد [۵۰]. [صفحه ۷۷]

تعداد میوه‌ها

روزی معاویه از امام حسن علیه السلام سؤال کرد: «ای ابامحمد! شنیده‌ام که رسول خدا از عالم غیب خبر می داد! مثلاً می گفت:

«این درخت خرما چه مقدار میوه و رطب دارد!» آیا شما نیز در این موارد علمی دارید؟ زیرا شیعیان شما عقیده دارند که هر چه در آسمانها و زمین است از شما پوشیده نیست و شما از همه‌ی آنها آگاهی دارید؟! امام حسن علیه السلام سخن خود را بدین صورت آغاز کرد: «ای معاویه! اگر رسول خدا مقدار و وزن درختان و میوه‌ها را تعیین می کرد، من نیز می توانم به صورت دقیق وزن و حتی تعداد میوه‌ها را نیز مشخص سازم!» در این حال معاویه به عنوان آزمایش سؤال کرد: «این درخت چند دانه رطب دارد؟» حضرت در جواب فرمود: «دقیقا چهار هزار و چهار عدد!!!» معاویه دستور داد دانه‌های آن درخت را چیدند و به طور دقیق شمردند، و با کمال تعجب دیدند تعداد آنها چهار هزار و سه عدد است!!! [صفحه ۷۸] امام حسن علیه السلام فرمودند: «آنچه را گفته‌ام درست است و سپس بررسی دقیقتری کردند، دیدند که یک دانه آنها را «عبدالله بن عامر» در دست خود نگه داشته است!! حضرت مجتبی علیه السلام فرمودند: «ای معاویه! من به تو اخباری را می دهم که تعجب می کنی و می گویی: «او چگونه این اخبار را در دوران کودکی از پیامبر آموخته است.» در آینده تو «زیاد به ابیه» را برادر خود می خوانی! و «حجر بن عدی» را مظلومانه به قتل می رسانی! و سرهای بریده را از شهرهای دیگر برای تو حمل می کنند!!! [۵۱]. [صفحه ۷۹]

مردی که زن شد

روزی معاویه بالای منبر بود، در حالی که امام حسن علیه السلام در میان جمعیت حاضر در مسجد نشسته بود. معاویه برای مفتضح کردن امام، صدا زد: «ای حسن بن علی! بالای منبر بیا و چند کلمه سخن بگو.» حضرت بلافاصله برخاستند و بر عرشه‌ی منبر تکیه زدند، بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ایها الناس، اگر طلب کنید در میان جابلقا و جابرسا، از مشرق و مغرب عالم، مردی را که جدش رسول خدا و پدرش علی مرتضی و مادرش صدیقه‌ی کبری باشد نخواهید یافت غیر از من و برادرم حسین. فرزندی پیغمبر منحصر به ماست و خداوند متعال شما را به محمد که جد ماست هدایت کرد ولی شما دست از اهل بیت او برداشتید و ما را وا گذاشتید و حق ما را به این یاغی طاغی دادید (و اشاره به معاویه کرد). آنگاه فرمود: [صفحه ۸۰] «ایها الناس! انا ابن رسول الله، انا ابن سراج المنیر، انا ابن امیر المؤمنین، انا المدفوع عن حقی، انا المستجاب الدعوه، لو دعوت الله لجعل العراق شاما و الشام عراقا و جعل المرثه رجلا و الرجل امرءة.» یعنی: «ای مردم! من فرزند رسول خدا، آن چراغ هدایت می باشم، من فرزند امیر مؤمنان علی هستم. خلافت که حق من بود غصب شده در حالی که من مستجاب الدعوه هستم و اگر بخواهم از خداوند که شام را عراق و عراق را شام کند، فوراً به انجام می رساند و اگر بخواهم زن را مرد و مرد را به زن تبدیل می کنم.» یکی از حامیان معاویه به عنوان خود شیرینی و خودنمایی در نزد معاویه، و به طمع جایزه‌ی او از میان جمع برخاست و فریاد زد: «ای حسن بن علی! این چه سخنانی است که می گویی! چرا هر چه بر زبانت می آید می گویی، فقط خداوند است که می تواند مرد را به زن تبدیل کند و یا زن را به مرد.» حضرت علیه السلام که از طعنه‌ی مرد شامی ناراحت شده بود نگاه تندی با گوشه‌ی چشم به او کرد و فرمود: «آیا حیا نمی کنی ای بی شرم بی حیا که در جایگاه مردان و میان نامحرمات نشسته‌ای.» مرد شامی همین که متوجه خود شد، دید که ریش و [صفحه ۸۱] سبیل هایش ریخته و پستان‌های آویخته برآورده و خلقتش تغییر کرده و آلت رجولیت او رفته و صاحب آلت زنانه شده است. پس مردم از اطراف به او نگاه کردند و شروع به خندیدن و استهزاء او نمودند. و آن بدبخت اقبال برگشته، عبا را بر سر کشید و دوان دوان از مسجد خارج شد. حضرت علیه السلام فرمودند: «اکنون این مرد نگون بخت به خانه می رود و زنش را مرد می یابد، که با او هم بستر می شود، و عاقبت صاحب فرزندی می شود که خنثی است!» (یعنی معلوم نیست که دختر است یا پسر). [۵۲].

[۱] ابن شهر آشوب، مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۲۱. [۲] جلاء العیون، سید عبدالله شبر، ج ۱، ص ۳۴۵. [۳] شیخ راضی آل یاسین، صلح الحسن (ع)، ص ۲۱. [۴] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۸. [۵] فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص ۱۳۴. [۶] مجلسی، بحار الانوار، تهران، المطبعة الاسلامیة، ۱۳۹۳ هـ ق، ج ۴۳، ص ۳۳۳. [۷] شریف القرشی، باقر، حیاة الامام الحسن، ط ۲، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۴ هـ ق، ج ۱، ص ۳۰۲. [۸] صلح الحسن علیه السلام، شیخ راضی آل یاسین، ص ۴۳. [۹] لطائف الطوائف، ص ۱۳۹. [۱۰] سید محسن امین عاملی، ترجمه‌ی اعیان الشیعه (امام حسن و امام حسین (ع))، ص ۴۰. [۱۱] سوره‌ی نساء، آیه ۸۶. [۱۲] مناقب آل ابیطالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۸. [۱۳] سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۹۶ - تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۹۰. [۱۴] انعام / ۱۲۴. [۱۵] کشف الغمّة، علی بن عیسی، ج ۲، ص ۱۳۵. [۱۶] فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص ۱۳۸. [۱۷] خذوا زینتکم عند کل مسجد. (اعراف / ۳۱). [۱۸] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱. [۱۹] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴. [۲۰] اَبی مخنف گوید: «هنوز در اسلام جلسہ‌ی مباحثه‌ای مهم تر و پر آشوب تر از مناظره‌ی امام حسن مجتبی (ع) با اصحاب معاویه اتفاق نیفتاده است. [۲۱] دشنام دادن. [۲۲] عثمان دوبار به دامادی پیامبر (ص) نائل آمد. یک بار با رقیه ازدواج کرد و چون او بر اثر بیماری در روز فتح بدر، وفات نمود با دختر دیگر پیامبر به نام ام کلثوم ازدواج کرد. این دو دختر در واقع از شوهر قبلی خدیجه بودند. (مؤلف). [۲۳] با دقت در سخنان اصحاب معاویه درمی‌یابیم که ایشان با نقشی از پیش تعیین شده هدفی جز جرم تراشی برای امیرالمؤمنین علی (ع) نداشتند. [۲۴] «بر پا باد هبل». [۲۵] «همانا فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. پیوسته حمله کند و بازنگردد تا این که خداوند پیروزی را نصیب او نماید». [۲۶] «ای علی! تو وصی و جانشین پس از من هستی». [۲۷] «ای مردم! هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است». [۲۸] «همانا اهل بیت من، در میان شما، بسان کشتی نوح است، هر که در آن درآید نجات یابد و متخلف غرق خواهد شد». [۲۹] مدفوع. [۳۰] پس از نفرین پیامبر (ص) پرخوری معاویه در لغت عرب ضرب المثل شد. شاعری در مورد پرخوری دوستش چنین گفته است: «و صاحب لی بطنه کالهاویه کأن فی أمعائه المعاویه» یعنی «رفیقی دارم که شکمش همه چیز را می بلعد، گویا در شکم او معاویه‌ای مخفی شده است». [۳۱] کودنی. [۳۲] رست یافتن. [۳۳] سوره‌ی کوثر، آیه ۳. [۳۴] «هرگاه فاسقی برای شما خبری آورد (بلافاصله قبول نکنید بلکه ابتدا در مورد درستی یا نادرستی آن مطلب) تحقیق کنید تا مبدا به قومی، از روی نادانی گمان نادرست برید و سرانجام بر این عمل خود پشیمان شوید.» (سوره‌ی حجرات، آیه ۶). [۳۵] «آیا مؤمن (علی (ع)) و فاسق (ولید بن عقبه) یکسانند؟ نه هرگز یکسان نیستند.» (سوره‌ی سجده، آیه ۱۸). [۳۶] اگر مردی که زن دارد یا زنی که شوهر دارد زنا کند، آن را زنا می‌گویند. [۳۷] «زنان بد سرشت و خبیث به دست مردان خبیث و مردان خبیث به دست زنان خبیث دچار می‌شوند.» (سوره‌ی نور، آیه ۲۶). [۳۸] «زنان پاک طینت از آن مردان پاک و مردان پاک سرشت از آن زنان پاک سرشت‌اند. ایشان از سخنان ناروایی که در حقشان گفته می‌شود به دورند. برای ایشان است مغفرت و رزقی کریم.» (سوره‌ی نور، آیه ۲۶). [۳۹] نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۸۳. [۴۰] بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۴، ص ۱۴۷. [۴۱] مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۸ و ۴۴. [۴۲] مناقب آل ابیطالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۹۴. [۴۳] صلح الحسن، شیخ راضی آل یاسین، ص ۲۵۹. [۴۴] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۵. [۴۵] امالی، صدوق، مجلس ۲۴، حدیث ۲. [۴۶] انوار البهیة، محدث قمی، ص ۸۰. [۴۷] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۷. [۴۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۳ - الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۱، ص ۲۳۹ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۴. [۴۹] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۲، حدیث ۴. [۵۰] اثبات الهداة، حر عاملی، ج ۲، ص ۵۶، ش ۵۰. [۵۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۹، حدیث ۹. [۵۲] جامع النورین، سبزواری، ص ۳۸.

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

